

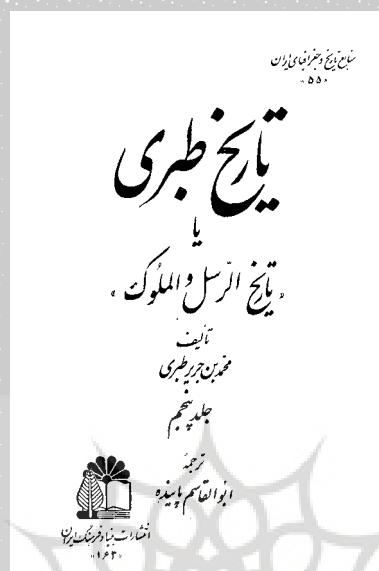
مشیانه، یا آدم و حوای ایرانی از صلب او پدیدار آمدند و خانواده‌ی بزرگ آریایی و قوم ایرانی از او پشت گرفتند (نک: پورداد، ج ۲، صفحات ۴۲ و ۷۸).
 در متن‌های نسبتاً قدیم، کیومرث «نخستین انسان» و در متن‌های جدید «نخستین شاه جهان» معرفی شده است. در تاریخ‌های دوره اسلامی، تصور نخستین انسان بودن کیومرث اعتبار بیشتری می‌یابد. فردوسی او را نخستین پادشاه و پدیدآورنده‌ی تمدن، فرهنگ، قانون و داد در میان ایرانیان می‌شناساند. کریستن‌سن، دانشمند دانمارکی، با استناد به نظر مؤلفان «فروردین‌یشت»، سیزدهمین یشت از یشت‌ها، می‌گوید: همان‌گونه که سوشیانس (نام هر یک از سه موعود دین زرتشتی) به جهان انسانی تعلق ندارد و «آخرین انسان نیست، بلکه یک قهرمان پایان جهان است»، کیومرث نیز «نخستین انسان نمی‌باشد»، بلکه او «نمونه اولیه انسان است که پیش از وجود بشر بوده است» (نخستین انسان و...، ۴۳).

پادشاهان پیشدادی و مالک هفت اقلیم روی زمین یاد می‌کند (طبری الف)، ۹۹-۱۰۰). در تاریخ طبری جغرافیای جهان به هفت اقلیم یا کشور تقسیم می‌شود. تصور اقلیم هفتگانه احتمالاً یک تصور قدیم از ایرانیان باستان در دوره‌های پیش از مهاجرت آنان به سرزمین ایران است. به نظر مؤلف نخستین انسان و نخستین شهریار «در روایت طبری تصویر ایران باستان در مورد هفت کشور یا نظریه یونانی در مورد هفت اقلیم تلفیق شده است» (کریستن‌سن، ۱۴۲-۱۴۳).

طبری مردم این هفت اقلیم را از نسل پنج زوج فرزندان سیامک و سیامی، پسر و دختر مشی و مشیانه (یا ماری و ماریانه)، نخستین زوج زن و مرد یا پدر و مادر اولیه‌ی انسان می‌شمارد. در اسطوره‌های ایرانی که بازتابی از عقاید دینی ایرانیان باستان بوده، نخستین خلقت انسان به صورت زوج یا دوتایی، یعنی به صورت نر و ماده بوده است. از این رو مشی و مشیانه سرزنجیره‌ی زوج‌های انسانی بعدی در زنجیره‌ی آفرینش آدمیزادگان بوده‌اند. قرآن کریم نیز در سوره‌ی الذاریات، آیه ۴۹ به اراده خداوند در خلق دو نوع نر و ماده از هر چیز در جهان آفرینش اشاره دارد و می‌گوید: «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ».

طبری از قول پارسیان می‌نویسد که کیومرث در سه هزار و یکصد و سی و هفت سال پیش از هجرت پیامبر اسلام، شاهی را آغاز کرده است (طبری الف)، ۹. به نظری دیگر، کیومرث در هزاره‌ی پنجم از دور جهان و حدود پنج هزار سال پیش از هزاره‌ی زرتشت بوده است (نک: بهروز، ۸۰).
 پس از کیومرث، شرح و وصف هوشنگ و پادشاهی او در تاریخ طبری می‌آید. طبری معتقد بود که «هر قومی پدران و نسب‌ها و مآثر خویش را بهتر از دیگران شناسند و در هر موضوع مورد گفتگو به اهل آن باید رجوع کرد». از این رو، نسب هوشنگ را به روایت نسب‌شناسان پارسی با سه یشت به پدربزرگش، کیومرث می‌رساند و او را جانشین کیومرث و نخستین شاه از

دوره اساطیری ایران در تاریخ طبری



دکتر علی بلوکاشی

طبری: نگارش تاریخ بر پایه اسطوره

سنت تاریخ‌نویسی بر پایه اسطوره و قصه سابقه‌ی بسیار کهن دارد. بسیاری از تاریخ‌نگاران ایرانی و عرب در نوشتن تاریخ زندگی اقوام و ملل سرزمین‌های مختلف جهان، از قرن‌های نخستین اسلامی به این چشمه‌ی زلال و جوشان ادبیات قومی به عنوان سندهای تاریخی توجه داشته‌اند. بخش آغازین تاریخ طبری براساس بعضی از همین روایات اسطوره‌ای و افسانه‌ای که از مجموعه‌ی ادبیات قومی مردم سرزمین‌های گوناگون جهان گزیده شده، تدوین یافته است. در این بخش از تاریخ طبری که به آفرینش جهان و جهانیان اختصاص دارد، روایت‌های مربوط به خلقت انسان و نخستین انسان، پیدایش قوم‌ها و طایفه‌ها و خاندان‌ها، چگونگی پدیداری سرزمین‌ها و شهرها و پراکندگی مردم در آنها، فرمانروایی پادشاهان و سران قوم‌ها و ملت‌ها، و گستره‌ی قدرت و نفوذ آنها در کشورها و میان مردم، و بسیاری واقعه‌ها و چیزهای دیگر، جمع‌آوری و درج شده‌اند.

طبری تاریخ مردم سرزمین ایران را در دوران پیش از تاریخ بر مبنای اساطیری انتظام داده که منبع اصلی آنها متن‌های پهلوی بوده است. ظاهراً خداینامه، مهم‌ترین منبع اطلاعاتی طبری در نوشتن این بخش از تاریخ ایران به شمار می‌رفته است. خداینامه مجموعه‌ای از گزارش‌های اسطوره‌ای و تاریخی درباره‌ی سرزمین و مردم و شاهان دربار تیسفون بود که آن را در اواخر دوره‌ی ساسانی به زبان پهلوی نوشته بوده‌اند. طبری به اطلاعات این کتاب از راه ترجمه‌های عربی این متن، به‌ویژه ترجمه‌ی عربی ابن مقفع به نام سیر ملوک الفرس، دست یافته بود. احتمالاً طبری از گزارش‌های کتاب اوستا نیز، که احتوا بر فرهنگ ادبیات غنی قومی - دینی مردم ایران در دوران کهن داشت، برای نوشتن این بخش از تاریخ خود بهره برده است. دلیل‌های چندی درباره‌ی استفاده‌ی طبری از گزارش‌ها و روایت‌های کهن اوستا ذکر شده

است: یکی آوردن نام‌هایی چند از اشخاص اسطوره‌ای که در متون پهلوی نیامده (نک: کریستن سن، ۱۴۷-۱۴۹)؛ دیگر کاربرد و ضبط قدیمی‌تر بعضی نام‌ها و نزدیک‌تر بودن صورت نوشتاری آنها با ضبط اوستایی؛ سه دیگر اصلی‌تر و قدیم‌تر بودن بعضی روایت‌ها از روایت‌های کتاب بندهش، و تفاوت بعضی از آنها با روایت‌های شاهنامه فردوسی، که مأخذ و منبع اصلی آنها خداینامه و منابع دیگر زبان پهلوی بوده‌اند (بهار (ملک‌الشعراء) ۱۰۱-۱۰۰).

در گذشته، میان مردم بسیاری از سرزمین‌های جهان رسم بود که یک رخداد یا واقعه‌ی مهم را در دوره‌ی زندگی خود مبدأ تاریخ قرار دهند تا گذر زمان را با آن بسنجند. ایرانیان نیز مانند مردم دیگر جهان رخدادهای بزرگ طبیعی و اجتماعی، همچون پادشاهی شاهان خود را یک واقعه‌ی مهم تاریخ‌ساز می‌شمردند و آن را مبدأ تاریخ و سالشماری دوره‌ی زندگی خود قرار می‌دادند. مثلاً، طوفان برفی که به اعتقاد ایرانیان در زمان پادشاهی جمشید، در هزاره‌ی هفتم از هزاره‌های دوازده‌گانه‌ی عمر جهان اتفاق افتاد، و به «طوفان جم» معروف است، مبدأ تاریخ گرفته شده بود (بهرز، ۸۸). طبری نیز با توجه به این رسم، تاریخ اسطوره‌ای شاهان ایران را براساس پادشاهی شاهان تنظیم می‌کند، و چون «پارسیان مبدأ تاریخ از شاهان خویش داشتند»، و در زمان او ایرانیان مبدأ تاریخ خود را پادشاهی یزدگرد، آخرین شاه ساسانی گرفته بودند، او این وقایع را مبدأ تاریخ قرار می‌دهد (طبری الف)، (۱۳۴).

طبری تاریخ ایران در دوره‌های اساطیری را از کیومرث (در اوستا گیه مرتن، یعنی زنده میرا) آغاز می‌کند. او کیومرث را، به باور پارسیان، نخستین انسان و همان «آدم» یا «آدم ابوالبشر» یاد می‌کند. کیومرث در متن‌های بسیار کهن ایرانی، مانند «فروردین‌یشت»، قدیم‌ترین یشت از یشت‌ها، نمونه‌ی نخستین آفریده‌ی جاندار می‌رند، یا آغاز خلقت «انسان‌نما» است و هستی او پیش از آفرینش جهان انسانی بوده است. نخستین زوج انسان یعنی مشی و



طبری به درست یا نادرست بودن روایت کاری نداشته و آنها را تحلیل و ارزیابی نکرده است. او داوری درباره‌ی روایت‌ها و پذیرفتن یا نپذیرفتن آنها را به خوانندگان کتابش واگذاشته است. او با این که بسیاری از اسطوره‌ها و روایت‌های خبری را با ملاک عقل سازگار نمی‌دیده است، باز آنها را بیهوده نینگاشته و همه را به همان صورت که رایج بوده، به عنوان مجموعه‌ای از میراث فرهنگی و تاریخی مردم، بی هیچ‌گونه اظهارنظری آورده است

دسته اساطیر کهن‌ترین فرهنگ اقوام هند و ایرانی را، از زمانی که این اقوام در آسیای مرکزی می‌زیستند و زبان و دین و آیینی مشترک داشتند، تا عصر ساسانی دربر می‌گیرند. نشانه‌هایی از خاستگاه مشترک کهن‌ترین اسطوره‌ها در ادبیات ودایی و اوستایی دو قوم هند و ایرانی بازمانده است. اورانسکی در مقدمه فقه‌اللغة ایرانی، قدیم‌ترین بخش‌های اوستا را مربوط به نیمه‌ی نخست هزاره‌ی دوم پیش از میلاد می‌داند. این بخش از اوستا «عصری از زندگی قبایل ایرانی‌زبان» را نشان می‌دهد که «در پهنه‌های آسیای مرکزی به دامپروری و صحراگردی» زندگی می‌گذراندند. اسطوره‌های این بخش از اوستا بیانگر «شیوه‌ی زندگی و عادات و رسوم و معتقدات دینی و اساطیری صحرائشینان دامپرو است» (اورانسکی، ۶۸). خاستگاه بعضی اسطوره‌ها نیز در نخستین اجتماع‌های قوم ایرانی ساکن در سرزمین ایران است. زمان این اسطوره‌ها باز می‌گردد به زمانی که دسته‌ای از آریایی‌های ساکن در آسیای مرکزی، در سال‌های میان ۱۴۰۰ و ۲۰۰۰ پیش از میلاد، به سرزمینی که بعدها ایران نامیده شد، مهاجرت کردند و پس از یک دوره جنگ و گریز با بومیان این سرزمین، سرانجام با آنها کنار آمدند و زمینی همزیستی با هم را در پهنه‌ی گسترده‌ی ایران فراهم کردند. بسیاری از اسطوره‌های اولیه‌ی این دوره که آمیخته‌ای از دو فرهنگ آریایی و بومی ایران بودند، در دوره‌ی زرتشت دگرگونی‌هایی، هم در صورت و هم در معنا، یافتند و به شکل اساطیری آمیخته با فرهنگ دینی زرتشتی درآمدند. بخش‌های تازه‌تر اوستا هم به اسطوره‌های عصر زرتشت و آموزش‌های دینی زرتشتی اختصاص دارد. مؤلف فقه‌اللغة ایرانی این بخش از اوستا را به دوره‌ی دگرگونی شیوه‌ی زندگی مردم از صحراگردی و دامپروری به کشاورزی و دامپروری و اسکان آن‌ها در ایران متعلق می‌داند (همان).

اساطیر کهن دوره‌ی زندگی اقوام ایرانی در آسیای مرکزی با اساطیر دوره‌ی آغازین زندگی آنها در سرزمین ایران درآمیخت و همراه با اسطوره‌ها

به حفظ دام و به کار گرفتن سگان برای نگهداری گله در زمان طهمورث، و دست‌آموز کردن ماکیان، مانند کبوتر و مرغابی و رام کردن فیل و به دست آوردن استر از به جفت گذاشتن مادبان با خر نر در زمان فریدون انجام می‌گیرد (طبری (ب)، ۳۵ و ۴۷).

در عصر پادشاهی این قهرمانان اساطیری بنیاد آبادی‌ها و شهرهای بزرگ و کهن ایران، و شالوده‌ی حکومت‌ها برای نگهداشت منافع مردم دامپرو و کشاورز ایران گذاشته می‌شود. کیومرث دهاوند را در طبرستان، هوشنگ بابل را در سواد کوفه و شوش را در خوزستان و ری قدیم را، و طهمورث شهر شاپور را در فارس بنا می‌نهند، و بنیاد حکومت‌ها را در آنها می‌گذارند. هوشنگ مردم را با کان‌های آهن آشنا می‌کند و به آنها چگونگی استخراج آهن از کان‌ها و ساختن ابزار و وسایل کار و صنعت از آهن را می‌آموزد. شیوه‌ی آبیاری مصنوعی و انداختن آب در آبیگرها را به مردم یکجانشین کشاورز یاد می‌دهد و آنها را به کشت و ورز و درو و جمع کردن خرمن غلات تشویق می‌کند. جم نیز کار استخراج طلا و نقره و فلزها و گوهرهای گرانبها و انواع ادویه و عطرها را از کوه و کان و دریا به گروه دیوان اهریمن می‌سپارد و مردم را به ساختن سلاح‌هایی، مانند شمشیر و سپر و کلاهخود و ساختن جنگ‌افزارهای دیگر از آهن می‌گمارد. در زمان جم مردم به چهار گروه جنگاوران، روحانیان، دبیران، و صنعتگران و کشاورزان طبقه‌بندی می‌شوند و هر یک از طبقات چهارگانه به انجام کارهای خاص خود فراخوانده می‌شوند. در همین زمان برای نخستین بار گروهی از مردم به خدمتگزاری پادشاهان برگزیده می‌شوند.

خاستگاه اسطوره‌ها

خاستگاه اسطوره‌هایی که در تاریخ طبری آمده به دوره‌های فرهنگی گوناگون و نظام‌های اجتماعی متفاوت اقوام هند و ایرانی بازمی‌گردد. این

اساطیر کهن دوره‌ی زندگی اقوام ایرانی در آسیای مرکزی با اساطیر دوره‌ی آغازین زندگی آنها در سرزمین ایران در آمیخت و همراه با اسطوره‌ها و داستان‌های دینی دوره‌ی زرتشتی و داستان‌های پادشاهان و بزرگان که در دوره‌های هخامنشی و اشکانی و ساسانی پایه‌ی حکومت‌های نیرومند و استواری را در ایران زمین نهاده بودند، روایت‌هایی را پدید آوردند که اساسی «تاریخی» و شکلی «داستانی» و روشی «اساطیری و دینی» داشتند



در این دوره‌ی طولانی از تاریخ اساطیری ایران، بنیاد نخستین ساخت‌های ابتدایی نهادهای اجتماعی و اقتصادی در اجتماعات ساکن در سرزمین ایران گذاشته می‌شود. نهاد خانواده‌ی «پدر و مادر» (parental family) و خانواده‌ی «زن و شوهری» (conjugal family) شکل می‌گیرد. ازدواج‌ها بر اساس قاعده‌ی «درون‌همسری» (endogamy)، یعنی مواصلت میان افراد همخون یا همگروه انجام می‌گیرد. پدر با دختر خود و برادر با خواهر خود که از یک شکم زاده شده‌اند، ازدواج می‌کند. مثلاً، مشی و مشیانه، پسر و دختر کیومرث با هم، و دختران و پسران آن دو با یکدیگر ازدواج می‌کنند (طبری (الف)، ۹۹، طبری (ب)، ۳۱). فریدون با کوشک، دختر پسرش ایرج، و بعد با فرکوشک دختر خود زناشویی می‌کند (طبری (الف)، ۲۸۷، طبری (ب)، ۳۹). رسم «چندزنی» (polygamy) نیز در دوره‌ای از عصر اساطیری ایران از رسم‌های معمول در جامعه بوده است. کیومرث با ۳۰ زن (در متن‌های پهلوی و عربی ۳۰ زن داشتن کیومرث نیامده است) و فریدون با چند زن از دختران و نوادگان خود ازدواج می‌کند (طبری (الف)، ۹۳ و ۲۸۷).

در این دوره مردم با فراهم کردن خوراک و پوشاک و مسکن آشنا می‌شوند. هوشنگ تهیه خوراک از گوشت گاو، گوسفند و حیوان‌های دیگر بیابانی، و دوختن جامه و ساختن زیرانداز از پوست حیوان‌های درنده را به مردم می‌آموزد (طبری (ب)، ۳۳). طهمورث بافتن جامه و فرش از پشم و موی حیوان‌ها، و جم رشتن الیاف ابریشم و دیبا و پنبه و کتان و بافتن پارچه از آنها و رنگ کردن پارچه و بریدن پارچه و دوختن جامه را به مردم می‌آموزد (طبری (ب)، ۳۵). هوشنگ مردم را به ساختن خانه با چوب‌های بریده از درختان آشنا می‌کند و جم گروه اهریمنان را برای سنگبری از کوه و تراش مرمر و ساختن گچ و آهک برای بنای خانه و گرمابه و ساختمان‌های دیگر به کار می‌گیرد (طبری (الف)، ۱۱۸، طبری (ب)، ۳۳ و ۳۶). رام کردن حیوان‌های وحشی، مانند اسب و خر و به زیر زین و پالان آوردن آنها و توجه

پهلوی نیامده است. طبری تنها کسی است که این نام‌ها را یاد می‌کند. در میان این زوجها هم فقط نام خواهر اجرب یا زن او نیامده است. کریستن سن اعقاب مشی، مشیانه را بانیان نژادهای پراکنده در هفت اقلیم می‌داند و هر یک از آنها را «نام نژاد» (eponym) می‌انگارد که نامشان را به نسل قومی داده‌اند که از پس آنها پدید آمده‌اند (نخستین انسان و...، ۱۳۸).

پس از هوشنگ پیشداد، طبری به شرح پادشاهان اسطوره‌ای، به ترتیب پادشاهی طهمورث و جمشید و بیوراسب یا ضحاک و فریدون و فرزندان او و دیگران، می‌پردازد. در دوره‌ی پادشاهی هر یک نیز به واقعه‌های برجسته و مهم دوره‌ی آن پادشاه، اشاره می‌کند.

زمینه‌ی اجتماعی اسطوره‌ها

از ویژگی‌های برجسته‌ی اسطوره‌های تاریخ‌ساز ایرانی در تاریخ طبری، زمینه‌ی اجتماعی آنهاست. این اسطوره‌ها، سیر تحول اندیشه و رفتار انسانی را از نخستین مراحل ابتدایی تاریخ حیات بشر، و شکل گرفتن قوم‌ها و جامعه‌ها، و پراکندگی و استقرار آنها در پهنه‌های جغرافیایی جهان بازگو می‌کند. در این اسطوره‌ها، هرکدام از شخصیت‌های اسطوره‌ای یک قهرمان اجتماعی به‌شمار می‌روند که بنیانگذار نهادها و نظام‌های اقتصادی و اجتماعی در میان قوم و جامعه‌ی خود بوده‌اند. این قهرمانان برای مردمشان اندیشه‌هایی نو و قواعد و شیوه‌هایی تازه در کار و معیشت می‌آورند، و هنرها و فنون و مهارت‌های صنعتی لازم برای زندگی در آن زمان را به آنها می‌آموزند، و آنچه لازمه‌های مادی و رفاهی زندگی است برای آنها فراهم می‌کنند. رسالت این قهرمانان آشنا کردن مردم با طبیعت و سرشت پدیده‌های طبیعی، و نشان دادن راه سلطه بر نیروهای طبیعی و استفاده از منابع ذخیره شده در طبیعت، و به طور کلی آماده کردن عرصه‌ی زندگی برای فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی جماعات انسانی است.

داشته باشند. این حکایت‌ها، به نوبه‌ی خود با گزارش رخدادهایی پیوند دارند که همه‌ی آنها را رخدادهایی «کاملاً تاریخی» می‌پذیرند. به این دلیل که وقوع این رخدادهای در منابع دیگر مستقلاً ضبط شده است. کتاب عهد جدید مسیحیان از یک نقطه‌نظر به مفهوم تاریخ است و از نقطه‌نظر دیگر اسطوره. آن کسی که در پی خط جدایی میان این دو زمینه‌ی تاریخی و اسطوره‌ای در عهد جدید (انجیل) باشد، آن کس ساده‌نگر خواهد بود (Leach, ۵۴-۵۵).

طبری: روش تاریخ‌نویسی

به قول ابن‌خلدون، طبری «از نامبرداران تاریخ و یکی از پیشوایان با دانش و فضیلت تاریخ‌نویسی» بود (مقدمه، ۳). او مکتب تازه و نوینی در تاریخ‌نویسی اسلامی بنیاد نهاد. تاریخ او یک تاریخ توصیفی از مجموعه‌ی داده‌های فرهنگ شفاهی و کتبی اقوام ملل گوناگون است. طبری در نوشتن تاریخ «روشی استقرایی و جامع» به کار برده و روایات را با «دقت و امانت و اتقان» بسیار فراوان، گردآوری و نقل کرده است (ابراهیم، ۱۸). طبری در نقل روایت‌های اسطوره‌ای در پی یافتن ارتباط متقابل میان عناصر تشکیل‌دهنده‌ی ساخت این روایت‌ها، و تعیین عامل‌های مؤثر جغرافیایی، قومی و نژادی و دینی در شکل‌بندی آنها، یا بررسی و تحلیل رمزها و تمثیل‌های اسطوره‌ها نبوده است. او در تاریخ‌نویسی روشی تحقیقی - تحلیلی نداشته و روایات را یک‌جا و بی‌نظر انتقادی پذیرفته و نقل کرده است. نولدکه او را نه «اهل تحقیق» می‌داند و نه «اهل انتقاد تاریخی»، به آن معنی که در نزد بعضی از دانشمندان ایران آن قرن معمول بوده است (تاریخ ایرانیان، ...، ۱۱).

به نظر اونس - پرچارد، مردم‌شناس صاحب مکتب انگلیسی، تاریخ‌نویس در پژوهش‌های تاریخی و نوشتن تاریخ یک قوم و جامعه باید از یک نقش سه‌گانه برخوردار باشد. نخست، گردآورنده‌ای با دانش و آگاه و امین در گردآوری اطلاعات و روایت‌ها باشد؛ دوم، همچون یک تاریخ‌نگار ورزیده با بینش علمی و تحلیلی مواد گردآوری شده را بررسی و اعتبار تاریخی آنها را ارزشیابی کند؛ سوم، مانند یک مردم‌شناس اجتماعی با دیدگاهی جامعه‌شناختی به مواد جمع‌آوری شده بنگرد و وقایع و عناصر ترکیب‌دهنده‌ی آنها را تعبیر و تفسیر نماید (Evans - Pritchard, ۵۲). طبری در نوشتن بخش‌های آغازین تاریخ خود، نقش یک گردآورنده‌ی عالم و صدیق را در جمع‌آوری روایت‌های تاریخی و اسطوره‌ای به خوبی انجام داده است. او با احتیاط و امانت کامل علمی روایت‌ها را به همان صورت و کیفیت اصلی نقل کرده است، لیکن از عرصه‌ی سیاه‌سازی در زمینه‌ی تاریخ پافراثر نهاده و با مواد تاریخی برخوردی انتقادی، همچون یک مورخ و جامعه‌شناس تحلیل‌گر نداشته است. به همین دلیل بعضی او را به جای مورخ، یک «راوی» خوانده‌اند که اخبار و روایت‌ها را با شکل خام و ابتدایی از منابع گوناگون جمع‌آوری و دسته‌بندی و نقل کرده است (عبدالجلیل، ۱۵۱). ویلیام مارسه او را دانشمند «چابک‌دست» اما «تبل» خوانده و «تاریخش را به امعا و احشای هیولایی تشبیه کرده است که طعمه‌های خود را دست ناخورده در میان خود حفظ می‌کند» (ص ۱۵۵).

مختصر این که طبری نخستین تاریخ‌نگاری بود که در آغاز تکوین و شکل‌گیری دانش تاریخ‌نگاری در اسلام، با سعه‌ی صدر و برخورداری از خصوصیات برجسته‌ی یک عالم با ایمان و بی‌تعصب، به نوشتن آن بخش از تاریخ جامعه‌های دوران پیش از اسلام پرداخت که تا آن زمان کمتر مورخی این چنین به میراث فرهنگی اقوام ابتدایی نگریسته بود. او احتمالاً با آگاهی به اینکه انسان ابتدایی پیش از تاریخ نیز، مانند انسان دوره‌ی تاریخی و اسلامی دارای فرهنگی منسجم و اندیشه‌ای منطقی، لیکن متناسب با عصر و نظام جامعه‌ی خود بود، به گردآوری و نقل اسطوره‌ها و داستان‌های بازمانده از آثار فرهنگ ایرانیان کهن دست یازید. ظاهراً او این روایت‌ها را که آکنده از نشانه رمز و تمثیل و بیانگر معانی و مفاهیمی اجتماعی از زندگی مردم دوران

اسطوره‌ای ایران هستند، به مثابه داده‌هایی تاریخی انگاشته و آن‌ها را در تدوین تاریخ ایران پیش از اسلام به کار برده است.

این مقاله متن تکمیل‌شده‌ی سخنرانی نویسنده در «سمینار بین‌المللی طبری» است که به مناسبت بزرگداشت یکپهزار و یکصدمین سالگرد درگذشت شیخ‌المورخین ابوجعفر محمدبن جریر طبری، در روزهای ۲۲ تا ۲۴ شهریورماه ۱۳۶۸ از سوی معاونت پژوهشی وزارت فرهنگ و آموزش عالی و با همکاری دانشگاه مازندران در آمفی‌تئاتر بانک ملی بابل برگزار گردید.

کتابنامه:

منابع فارسی

الف - کتاب‌ها:

- ابن‌خلدون، عبدالرحمن. مقدمه ابن‌خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، جلد ۱، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹.
- اورانسکی، ای. م. مقدمه فقه‌اللغة ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، پیام، ۱۳۵۸.
- بهار، مهرداد. پژوهشی در اساطیر ایران، جلد ۱، توس، ۱۳۶۲.
- بهرز، ذبیح. تقویم و تاریخ در ایران، انجمن ایرانیویج، شماره ۱، ایران کوده، ۱۳۳۱.
- پورداو، ابراهیم. یشتها، کتابخانه طهوری، ۱۳۴۷.
- صفا، ذبیح‌الله. حماسه‌سرایی در ایران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- طبری، محمدبن جریر (الف). تاریخ طبری یا تاریخ‌الرسول والملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد ۱، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
- طبری، محمدبن جریر (ب). تاریخ‌الرسول والملوک، ترجمه صادق نشأت، بنگاه و ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۱.
- عبدالجلیل، ج. م. تاریخ ادبیات عرب، ترجمه آذرتاش آذرنوش، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- کریستن‌سن، آرتور. نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایران، ترجمه احمد تفضلی و ژاله آموزگار، نشر نو، ۱۳۶۳.
- لیچ، ادموند. لوی - استروس، ترجمه دکتر حمید عنایت، خوارزمی، ۱۳۵۰.
- نولدکه، تئودور. تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب خوئی، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸.
- یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب. تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، جلد ۱، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.

ب - مقالات:

- ابراهیم، محمدابوالفضل. «مقدمه بر تاریخ طبری»، در تاریخ‌الرسول والملوک، ترجمه صادق نشأت، ۱۳۵۱.
- بهار (ملک‌الشعراء)، محمدتقی. «محمدبن جریرالطبری»، در بهار و ادب فارسی، به کوشش محمد گلبن، ۱۳۵۱.
- دوری، عبدالعزیز. «مکتب تاریخ‌نگاری عراق در قرن سوم هجری»، در تاریخ‌نگاری در اسلام، ترجمه یعقوب‌آزاد، نشر گستره، ۱۳۶۱.
- زریاب خوئی، عباس. «مورخان ایران در دوره اسلام». در مجموعه مقالات گوشه‌ای از سیمای تاریخ تحول علوم در ایران، وزارت علوم و آموزش عالی، بی‌تاریخ. (این مقاله زیر عنوان «مورخان ایران در عهد اسلامی» در مجموعه مقالات همین نویسنده به نام بزم‌آورد نیز چاپ شده است. نک: بزم‌آورد، انتشارات علمی، صص ۳۶-۵۳، سال ۱۳۶۸).
- محیط طباطبائی، محمد. «تاریخ و زبان و ادبیات»، متن سخنرانی در نخستین کنگره تاریخ ایران، آبان ۱۳۴۷.
- هشترودی، محسن «مورخان اسلام»، دانش، شماره ۹، آذر ۱۳۲۰.

منابع خارجی:

- Evans - Pritchard, E. E., "Anthropology and History", in Essays in Social Anthropology, London, 1960.
- Leach, Edmond, Levi - Strauss, Fontana, 1970.

و داستان‌های دینی دوره‌ی زرتشتی و داستان‌های پادشاهان و بزرگان که در دوره‌های هخامنشی و اشکانی و ساسانی پایه‌ی حکومت‌های نیرومند و استواری را در ایران زمین نهاده بودند، روایت‌هایی را پدید آوردند که اساسی «تاریخی» و شکلی «داستانی» و روشی «اساطیری و دینی» داشتند. نمونه‌هایی از این‌گونه اساطیر و داستان‌های اوستایی، منشأ داستان‌های ملی ایرانیان در دوره‌های بعد گردید. شمار بسیاری از آنها نیز که مبتنی بر «اصل تاریخی» بود «با گذشت روزگار و تسلسل روایات و گشتن در افواه از مجرای تاریخ منحرف شد و صورت داستان و قصه پیدا کرد» (صفا، ۲۶ و ۲۹).

طبری: نگرش‌ها و برداشت‌ها

طبری نوشتن تاریخ را با بینش علمی یک مسلمان مؤمن و آگاه و بی‌تعصب «برای ابراز اراده‌ی خداوند و نشان دادن وحی او» آغاز کرد (دوری، ۹۹). او تاریخ را مجموعه‌ای از واقعه‌ها می‌دانست که زمانی رخ داده و در همان زمان نیز از میان رفته است. به نظر او کسانی از رخداد‌های تاریخی آگاهی دارند که در زمان وقوع آنها می‌زیسته، یا در آن واقعه‌ها نقش داشته، یا با چشم آنها را دیده‌اند. این گروه از بینندگان و گواهان و نقشه‌پردازان واقعه‌ها، کسانی هستند که آگاهی‌ها و دانسته‌های خود را با نقل سینه به سینه به ما می‌رسانند. طبری به دانسته‌ها و اعتقادات مردم هر قوم و دینی احترام می‌گذاشت و روایت‌های آنها را به دید تحقیر و تکذیب نمی‌نگریست. او اسطوره‌ها و داستان‌ها را تقریباً همان‌گونه که در گزارش‌های راویان خوانده یا از نقلان و گویندگان شنیده بود، بی آن که در آنها دست ببرد یا تغییری به دلخواه بدهد، در تاریخ خود نقل می‌کرد. طبری روایت‌های گوناگونی از بعضی از اسطوره‌ها در تاریخ خود نقل کرده است. بعضی از روایت‌ها بسیار کوتاه‌اند و احتمالاً مربوط به متن منبعی هستند که طبری از آنها استفاده کرده است. طبری به درست یا نادرست بودن روایت کاری نداشته و آنها را تحلیل و ارزیابی نکرده است. او داوری درباره‌ی روایت‌ها و پذیرفتن یا نپذیرفتن آنها را به خوانندگان کتابش واگذاشته است. او با این که بسیاری از اسطوره‌ها و روایت‌های خبری را با ملاک عقل سازگار نمی‌دیده است، باز آنها را بیهوده نینگاشته و همه را به همان صورت که رایج بوده، به عنوان مجموعه‌ای از میراث فرهنگی و تاریخی مردم، بی هیچ‌گونه اظهارنظری آورده است. او صریحاً می‌نویسد: «خبرهای گذشتگان که در کتابها هست و خواننده عجیب داند یا شنونده نپذیرد و صحیح نداند، از من نیست، بلکه از ناقلان گفته‌ام و همچنان یاد کرده‌ام» (طبری (الف)، ۶).

اسطوره: واهی یا واقعی بودن

بعضی از مورخان و نویسندگان، اسطوره‌ها را ساخته‌ی مردم نادان ابتدایی و مطالب آنها را دور از عقل و منطق و از عقاید واهی و خرافی دانسته‌اند. یعقوبی در تاریخ خود، خصوصیات و رفتار و کرداری را که ایرانیان برای شاهان افسانه‌ای خود بیان می‌دارند، مانند عمر بسیار دراز برخی از شاهان، یا بی‌مرگی آدمیان، یا چند چشم و دهان، یا صورتی از مس داشتن برخی از آدمیزادگان یا مار به دوش بودن ضحاک (اژدهاک)، به دلیل شگفت‌آمیز بودن و دور از واقعیت و عقل بودن، «در شمار بازیها و یاهو‌گوییهای بی‌حقیقت» می‌پندارد. مدعی است که «خردمندان و دانایان عجم و بزرگان و شاهزادگان و دهقانان و اهل علم و ادب این‌گونه مطالب را نگفته و صحیح ندانسته و از حقیقت برکنار شمرده‌اند» (یعقوبی، ۱۹۳).

در کتاب حماسه‌سرایی در ایران، بعضی از اسطوره‌های کهن ایرانی، مانند «داستان پیدایی جهان» و «وحدت هرمز و اهریمن» و «قصه‌ی گاو و کیومرث» و اسطوره‌هایی که خاستگاه نژادها و قوم‌ها را بیان می‌کنند، از «اساطیر محض»، یعنی افسانه‌های دروغ مبتنی بر «تصورات و اوهام» انگاشته شده‌اند (صفا، ۲۹). نویسنده‌ی مقاله‌ی «مورخان اسلام»، مطالب بخش نخست تاریخ

طبری، یعنی داستان‌های آفرینش جهان و زمان و انسان در فرهنگ‌های پیش از اسلام را خرافی می‌پندارد و می‌نویسد: این داستان‌ها «مشحون است از خرافاتی که براساس احادیث بنی‌اسراییل و زرتشتیان» گردآوری و نوشته شده که در برابر نقد تاریخی ایستادگی و پاسخگویی ندارد (هشترودی، ۴۹۶). مورخی دیگر، همه‌ی داستان‌ها و روایت‌های مربوط به روزگار عرب و رجال و آثار عرب پیش از اسلام و قوم ایرانی کهن را که در زبان مردم آن جامعه‌ها سینه به سینه گردیده و در دوره‌ی اسلامی به صورت نوشته درآمده‌اند، از «اساطیرالاولین» و «داستان‌های دیرین» می‌انگارد و برای آنها «ارزش تاریخی واقعی» نمی‌پذیرد (محیط طباطبایی، ۲-۳). مهرداد بهار در مقدمه‌ی کتاب پژوهشی در اساطیر ایران، افسانه‌پردازی‌ها و اسطوره‌های آمیخته با «رفتارهای جادوگرانه و اعتقادات خرافی» را جدا از دین مزدیسنا و آیین گاهانی زرتشتیان و همه را مربوط به «عقاید و خرافه‌های پیش از عصر گاهان» شمرده است. نویسنده‌ی همین کتاب سود بررسی و «شناخت اساطیر، این مجموعه عقاید عامیانه و خرافی» را آگاهی از «تاریخ رشد تمدن و فرهنگ آن قوم» و بازیافت خاستگاه بعضی «آداب و عادات کهن» که هنوز در رفتار و عقاید امروزی ایرانیان بازمانده، می‌داند (بهار، مقدمه، هفت و نه).

نویسنده‌ی مقاله‌ی «مورخان ایران در دوره‌ی اسلام»، در بحثی دقیق درباره‌ی شناخت درست و ممکن بودن بعضی حوادث و روایت‌ها، یا نادرست و محال بودن آنها از نظر عقل و منطق، به کسانی که اسطوره‌ها و افسانه‌های بعضی اقوام را که از مجموعه‌ی عقاید و باورهای قومی و دینی آنها به هم آمده، واهی و خرافی می‌پندارند، به درستی پاسخ داده است. او به نحوه‌ی بینش و استدلال بعضی عقول، مانند ابن اثیر انتقاد می‌کند و می‌نویسد: چگونه است که بعضی از اسطوره‌ها و افسانه‌های ایرانی مربوط به جمشید و هوشنگ و آرش و کیکاویوس را که مردم ایران آنها را باور داشتند و واقعی می‌پنداشتند و در کتاب‌های خود نقل می‌کردند، دروغ و خرافه می‌پندارند و ایرانیان را به داشتن چنین اعتقادهایی و پذیرفتن آنها جاهل و نادان می‌شمارند، لیکن معجزات و کرامات و داستان‌های اعجاز‌آمیز انبیای بنی‌اسراییل را درست و مسلم می‌دانند و بی‌گفت و گو آنها را نقل می‌کنند. در صورتی که از لحاظ محال عقلی بودن، فرقی میان اسطوره‌های ایرانی و داستان‌های شگفت‌آمیز بنی‌اسراییل نیست و «در نزد عقل، سحر سامری و معجزه‌ی موسی و ید بیضا یکسان است». بعد نتیجه می‌گیرد که معیار ابن اثیر، و البته همه‌ی کسانی که همچون او می‌اندیشند، در نقل این روایات عقل نیست بلکه ایمان است. پس وقتی که معیار و ملاک داوری درباره‌ی این‌گونه اسطوره‌ها و افسانه‌ها ایمان باشد، «نباید به کسانی که از روی ایمان خاص خود مطالبی گفته‌اند» تاخت. سرانجام طبری را به سبب بینش و برداشت خاصی که در «نقل معجزات انبیا و مخاریق ساحران و افسانه‌های ملل» در تاریخش داشته، و «به عقاید هر قوم و ملتی احترام» گذاشته و زبان طعن و ریشخند بر آنها نگشوده، می‌ستاید و تحسین می‌کند (زریاب، ۱۷۶).

اگر این نظر عام مردم‌شناسان را بپذیریم که می‌گویند «اسطوره، قصه‌ای مقدس است» پس باید این را هم قبول کنیم که اسطوره جوهر خاصش «دروغ بودن» نیست، بلکه «راست و ربّانی بودن» آن است برای کسانی که آن را باور دارند، و «افسانه» و «قصه‌ی پری بودن» آن است برای آنهایی که آن را باور ندارند. ادوموند لیچ، مردم‌شناس برجسته‌ی انگلیسی، معتقد است که تمایز میان تاریخ و اسطوره و این که تاریخ راست است و اسطوره دروغ، کاملاً قرار دادی و خودخواهانه است. تقریباً همه‌ی جامعه‌های انسانی مجموعه‌ای حدیث و روایت درباره‌ی گذشته‌ی خود دارند. این مجموعه‌ها هر یک همچون کتاب مقدس با داستانی از آفرینش آغاز می‌شوند. این داستان آفرینش الزاماً به تمام معنای اصطلاحی «اساطیری» است. لیکن در پی داستان‌های آفرینش، حکایت‌هایی درباره‌ی کردارهای برجسته‌ی قهرمانان فرهنگی (مانند حضرت داوود و حضرت سلیمان) می‌آیند که احتمالاً باید بنیادهایی در «تاریخ راستین»